بسمه تعالی

شماره آرشیو: 893

از جمله معاملاتی که در فقه ما هست مسئله ی هبه است.هبه انسان چیزی را تملیک می کند به دیگری بلاعوض.این عقد است و در عقد هم ایجاب لازمه هم قبول.اون کسی که هبه می کند یعنی چیزی را می بخشد به دیگری اون میشه واهب.بهش میگن واهب اصطلاحا.اون دیگری میشه مُتَّهِب که قبول می کند از طرف واهب یعنی ایجاب می شود از طرف مُتَّهِب هم باید قبول شود.حالا ایجابش به هر لفظی عربی،غیر عربی فرق نمی کند میگه من مثلا این کتاب را تملیک کردم به شما هبه کردم به شما این مال شما باشه این ایجابه اون طرف هم باید قبول کند.بگه من قبول کردم اگر این نباشد هبه نیست.حالا کسی بعضی خیال می کنند در ذهن خودشان بگه من فلان چیزو بخشیدم به پسرم به دخترم این کافیه این هبه نیست یا بر فرض بگه نگه قبول کردم اینم باز هبه نیست.هبه باید عقد بشود عقد یعنی ایجاب و قبول.از یک طرف ایجاب بشود از اون طرف هم قبول بشود.این میگه من هبه کردم به شما مثلا این فرش را این اتومبیل را هبه کردم به شما او بگه من قبول کردم.پس این ایجاب و قبول شرطه اکر نباشد این هبه ست.عقدی واقع نشده و تملیکی واقع نشده اون طرف مالک چیزی نشده باید ایجاب بشود و قبول بشود.علاوه بر ایجاب و قبول قبض هم لازمه.یعنی باید تحویل بگیرد.تحویل گرفتن هم لازمه میگه من بخشیدم به شما قبول کردم باید تحویلش بدهد.حالا تحویل دادن منقول و غیر منقول خب فرق میکنه یه وقتی یه قطعه فرشه خب تحویل بهش میده یه کسی یه باربری میاد و میبرد در خانه ی او.این میشه قبض فرش.یا خانه است.خب خانه همین قدر که واهب از او تخلیه می کند رفعیت می کند و کلید خانه را بده به او.این شبیه قبضه.کتابی که به دست من بود تحویل میدم به طرف اون میگیره اینم قبضه.پس قبض باید باشه هم از طرف واهب اقباض است از طرف متهب قبضه.این تحویل میده او هم تحویل میگیره که اگر نباشه عقد باطله.حالا فرض بفرمائید عقد واقع شده بگه بخشیدم به شما اونو قبول کردم تحویلش نداده حالا منقول یا غیر منقول تحویل نداده خب این عقد واقع نشده باید تحویل بده به او باید قبض کند اون را که اگر در این اثنی اون واهب برده باشد عقد باطله.یعنی اون طرف مالک چیزی نشده باید این بگه بخشیدم به شما اونو قبول کردم و تحویلش بده در منقول یه جور تحویله در غیر منقول هم جور دیگری تحویل قبض حاصل میشه که اگر عقد واقع شد عقد ایجاب و قبول واقع شد قبل از اینکه قبض بشه این مُرده قبض باطله یا اون طرف که متَّهبه مُرده هنوز قبض نکرده مُرده باز عقد باطله مالک چیزی نشده اون واهب بگه تملیک کردم به شما دادم به شما این واهب میگه قبول کردم تحویل بگیره.حالا زمان اگر فاصله شد عیبی ندارد حالا زمان گاهی فاصله میشه از عقد تا قبض اون اشکالی نداره باید انجام بشه.قبض هم انجام بشه.اگر قبل تحویل گرفتن انجام نشد عقد درست نشده.حالا تحویل گرفت.حالا این داد و اون تحویل گرفت.آیا حق داره دوباره برگرده این کسی که واهب بوده بخشیده بوده مثلا به پسرش دخترش یا به همسایه اش به دوستش بخشید،حالا میخواد برگرده نه حالا فرق می کند اگر اون طرف متهب از ارحامش هست به محض اینکه قبض کرد دیگه این حق رجوع ندارد دیگه حق برگشت ندارد.مثلا به پدرش بخشیده به مادرش بخشیده به پسرش داده به خواهر برادرش به ارحامش داده عقد واقع شد قبض هم واقع شد این ایجاب کرد او قبول کرد قبض هم حاصل شد بعد او میشه مالک اگر از ارحامه دیگه حق رجوع ندارد حق برگشت ندارد.میگه برگشت هم نمیخوام پس میگیرم نه این حق نداره در ارحام.همین قدر قبض حاصل شد در ارحام دیگه حق رجوع ندارد حق برگشت ندارد.اما در غیر ارحام چرا حالا غیر رحم بوده از ارحامش نیست اجنبی بوده خب هبه کرده به او عقد واقع شده ایجاب کرده قبول هم شده قبض هم شده و حالا میخواد پس بگیره.میشه مادامی که عین باقیه اون عینی که موهوب بوده اون عین فرش بوده خانه بوده هر چه بوده مادامی که عینش باقیه این حق برگشت دارد.در اجنبی نه در ارحام در اجنبی.بله اگر چنانچه باقی نیست تلف شده تصرف شده دیگه حق برگشت ندارد در اجنبی هم ندارد پس ارحام با اجنبی یک فرقش اینه که اگر هبه نسبت به ارحام واقع شده به محض اینکه عقد شد ایجاب و قبول شد قبض شد،دیگه این واهب حق پس گرفتن ندارد چون اون قبض کرده مالک شده اما در غیر ارحام چرا؛مادامی که عین باقیه حق برگشت دارد عین اونی که بخشیده بوده به او هنوز باقیه از بین نرفته تلف نشده تصرف درش نشده باقیه عرفا میشه پس بگیره و اگر تلف شده نه دیگه حق برگشت ندارد.

هفته پیش به تناسب حج این آیه را خواندیم که فرموده

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۲۷﴾

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿۲۸﴾

 که اونجا فرمود که حضرت ابراهیم فرمود دعوت کن مردم را به حج بیان تا منافع و برکاتی که در حج هست ببینند و هم ذکر خدا کنند.اصل حج اینه که یاد خدا کنند با خدا ارتباط برقرار کنند انس با خدا بگیرند خدا را حاکم بر وجود خود قرار بدهند و برمی گردند.گفتیم که سوغاتی معرفت الله آورده باشند برای این میان هدف یذکروا اسم الله بیان خدا را یاد کنند بیان همه چیزو یادشان باشد غیر خدا .همه چی یادشان باشه غیر خدا آخه این که درست نیست که این که حج نشد که یذکروا اسم الله فی أیّام معلومات این آیه ای بود که دعوت به حج.حالا آیه ای که امشب می خوانیم بعد انجام حج هست.یعنی حج با ذکر خدا آغاز می شود با ذکر خدا انجام می یابد فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباءَکم او اشَدَّکم ذکرا بعد از اینکه مناسک حج را انجام دادید حالا یاد خدا کنید.این بعد حج هست.قبل از حج فرمود باید با یاد خدا شروع بشه.بگو بیان دعوتشان کن بیان به حج که خدا را یاد کنند با خدا رابطه برقرار کنند بعد هم تمام شده حالا فاذا قضیتم مناسککم وقتی مناسک انجام شده فاذکروا الله کذکرکم آباءَکم از همه بیشتر خدا را یاد کنید یاد پدرتان می افتید یاد مادرتان می افتید دوستتان رفیقتان خانه تان همه چیز آمدید یادش می افتید.حالا چطور شده در این مدتی که نبودم میگه مغازه چی شده؟مشتریان کجا رفتند؟تار و مار نشده باشند.یاد خدا نمی کنید که حالا چه کردم حالا که آمده ام چقدر با خدا گرمتر شدم چقدر محبتم به خدا بیشتر شد چقدر خدا در زندگی من حاکم شد؟خب عمده اینه دیگه فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله یاد خدا کنید به هر حال در قرآن بعضی مطالب هست روش زیاد تکیه شده زیاد تکرار شده.ما مسلمانیم قرآن را کتاب هدایت می دانیم یعنی کتاب سعادت می دانیم اگر بخواهیم به سعادت و خوشبختی دائمی بریم در دنیا هم زندگی خوش در آخرت هم زندگی غرق در سرور و بهجت دائمی داشته باشیم ذکر الله کتاب قرآن کتاب هدایته.ما موظفیم این کتاب را زیاد باهاش مانوس باشیم آخه.این میگفتند زیاد بخوانید نه برای اینکه فقط الفاظ بگیم باید بیشتر مانوس باشیم.ببینیم قرآن روی چه مطلب زیاد تکیه می کند؟شما هم توو زندگی همان را تکیه گاه قرار بدید تکرار کنید.از جمله مطالبی که در قرآن زیاد تکیه شده ذکر الله است یاد خدا.متاسفانه ما هیچی یاد خدا در حاشیه قرار میگیره غالبا در زندگی دینی اینطوره دیگه.ما ظواهر رو عمل می کنیم حالا یه چیزی به حسب ظاهر عمل می کنیم ولی ذکر الله نیست.اونی که خدا باید حاکم باشد در افکار ما اخلاق ما در اعمال ما اون نیست.اون عمده است.قرآن روی این مطلب زیاد تکیه دارد.ذکر الله ذکرالله حالا چند آیه ای که خاطرم هست یادداشت هم کردم چقدر قرآن روی ذکر الله تکیه داره و متاسفانه خیلی کم بقیه را خوب یاد می کنیم یه چیزایی میگیم نمازی می خوانیم خم و راست میشیم یه قدری روزه میگیریم اما اونی که اصل مطلبه هدف اصلیه که با خدا در ارتباط بودیم اون نیست یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا ای باورداران ای کسانی که خودتون رو مومن میدونید ایمان به مبدأ و معاد دارید هدف من ذکر الله است اذکروا الله ذکرا کثیرا خیلی هم یاد کنید.انقدر روی ذکر الله تکیه دارد به کم راضی نیست. ذکرا کثیرا به کم راضی نیست.سایر عبادات چرا حدی دارد عبادی حدی دارد نماز اعمال خاصی دارد دیگه.بعد اینکه تمام شد رکوع کنیم سجده کنیم نه دیگه نماز کامل شد دیگه.نماز ظهر و عصر خوانده شد دیگه درسته دیگه بعد اون اعمالی ندارد.روزه خب یکماه روزه خب گرفتیم دیگه روزه را گرفتیم دیگه دنباله نداره اما ذکرالله این جور نیست.حج همینجوره مراسمی دارد و انجام میشه در ایام خاصی با اعمال خاصی انجام میشه.باز دوباره حج نیست در همه ی عمر یک بار حج است.اما ذکر الله همیشه است.حدی ندارد.حدیث هم داریم از امام صادق ؟ع؟ که می فرمایند که ما من شیء و له من حدٌّ هر عبادتی که هست خدا یه حدی براش معین کرده.هر عبادتی الا بالذکر ذکر خدا عبادتی ست که حدی نداره.بگیم هم امروز هست دیگه نیست حالا هست دیگه نیست هر عبادتی حدی دارد الا ذکر.اون ذکر حد ندارد فلیس له حدٌّ ینتهی الیه ، فرض الله الفرائض خداوند واجباتی که فرض کرده واجب کرده خب اینها انجام داد فهو حدٌّهٌنَّ حدش انجام شده دیگه.نماز مغرب و عشا را خواندیم دیگه دوباره که نماز مغرب و عشا نیست خواندیم دیگه.اما ذکر خدا اینجور نیست بگیم یاد خدا بسه دیگه.سر سفره یاد خدا،تو بستر می روید یاد خدا، از خواب بیدار می شوید یاد خدا،زیر آسمان می آیید یاد خدا،آب را می بینید یاد خدا،تمام حرکات و سکنات شما با ذکر الله توام باشه.بقیه عبادات هم با ذکر الله ارزش پیدا می کند.اونها هم چون با ذکر الله بوده نماز نمازه.أقم الصلاة لذکری آیه ی قرآنه دیگه أقم الصلاة لذکری من گفتم نماز بخوانید نه که خواندید ولش کنید.یاد من باشید همیشه.اون کسی که یک ساعت پیش براش نماز خواندید اون همیشه همراه من هست.او هست من که نگاه که می کنم به یاد او نگاه می کنم گوش که می دهم به یاد او گوش می دهم.ما نیستیم اینجور اگر اینجور بودیم که زندگی عوض شده بود اصلا اینجور نبودیم.زندگی تحول پیدا کرده بود که همیشه بیاد خدا کاسب در کسب بیاد خدا،اون طبیب جراح در اون اتاق خودش بیاد خدا،اون آموزگار بیاد خدانداریم هیچ کاری که انجام بشود و دینی باشد و یاد خدا درش نباشد.اصلا این ممکن نیست این ولذا امام صادق فرمود که فان الله لم یرض منه بالقلیل خدا راضی نشده که به کم بسازد در ذکر.در ذکر به کم نمی سازد در نماز به کم ساخته در روزه به کم ساخته در حج به کم ساخته انجام شده دیگه اما در ذکر به کم نمیسازد.این جور نیست یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوهُ بکرةً و اصیلا بامدادان و شبانگاهان به یاد خدا تسبیح کنید.صبح و شام علی الدوام مستمرا به یاد خدا باشید.باز آیه ی دیگه اولی الالباب را معرفی می کند در قرآن ان فی خلق السماوات و الارض لایاتٍ لاولی الالباب اولی الالباب یعنی اون مغزداران عالم،مغزداران لُب یعنی مغز اولی الالباب مغزداران.این همه ساده زندگی نمی کنند مثل دیگران.ساده زندگی انقدر میخوریم و میخوابیم و سرکار می رویم و خسته شدیم میخوابیم اینا که زندگی سطحیه.این اولی الالباب این جور نیستند.مغزداران عالمند اندیشمندان عالمند متفکرین و کیانند این اولی الالباب؟الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم کسانی هستند که علی الدوام به یاد خدا هستند.می ایستند به یاد خدا می نشینند به یاد خدا توو بستر خوابیده اند به یاد خدا لا اله الا الله لا حول و لا قوة الا بالله ابدا یادشان نمیره.بدبخت آدمیست که خدا یادش بره.غفلت که آمد دنبالش معصیته.غالبا نافرمانی همین غفلته چون خدا یادمان نیست گناه می کنیم گناه های بی مورد صداهای بی مورد گوش میدیم حرفهای بی مورد.غفلت نشد معصیته.اما ذکر خدا شد طاعته اذا قضیتم الصلاة فالذکروا الله نماز که می خوانید بعد از دو روز نماز نمی خوانید به یاد خدا باشید آخر.دنبال کار می روید یاد خدا.نه اینکه بگید نمازمو خوندم حالا برم دنبال کارم.حالا هر چه شد غیبتی تهمتی گران فروشی بفروشی آخر این که نشد که.همیشه بیاد خدا باشید اذا قضیتم الصلاة نماز خواندید اما اذکروا الله باز قیاما قعودا و علی جنوبهم خب این آیات قرآن.حالا این چند تا یادم بودم یادداشت هم کرده بودم.در قرآن ما زیاد داریم ذکر الله ذکر الله یاد خدا باشید.غالبا خب این نیست دیگه.این خدا را حاکم قرار دادند یا اذکرونی اذکرکم اول به یاد من باشید تا من به یاد شما باشم اذکرونی اذکرکم اینم آیه ی قرآنه دیگه.مرا یاد کنید در زندگی تان مرا فراموش نکنید آخه.شما فراموش می کنید دنبال کار خودتان هستید دلبخواه.اونی که دلتان می خواهد می کنید شما یاد من نیستید.منم یاد شما نیستم.ولتان می کنم هر چه شد.نه اگر بخواد من ذاکر شما باشم من به یاد شما باشم مشکلات شما را من حل کنم موجبات قرب شما را من حل کنم موجبات قرب شما را من فراهم کنم اذکرونی بیاد من باشید ببینید احکام من چیه؟در نگاهتان ببینید من راضیم به این نگاه یا نه؟این حرف که می زنید راضیم به این حرف یا نه؟این ذکر الله هست.گفتیم الفاظ تنها نیست که.سبحان الله سبحان الله سبحان الله هزار دفه بگیم سبحان الله صد هزار مرتبه بگیم الحمد لله این نیست که.این حدیث را هفته ی پیش خواندیم که رسول خدا فرمود این که دستورات عبادی داده اند نمازی روزه ای حجی همه اش لاِقامت ذکرالله اگر بنا شد در قلب شما خدا نباشد این چه نفعی برای شما دارد؟ اینکه هی زبان شما حرکت می کنه هی سبحان الله میگید ما قیمة ذکرک؟ چه ارزشی داره؟این کلام پیغمبر اکرم است ما قیمة ذکرک چه ارزشی دارد این ذکرهایی که میگید اگر در قلبت نباشه اذا لم یکن فی قلبک اگر نبود در قلب تو للمذکور برای اون خدایی که هست اگر عظمتی ندارد هیبتی ندارد کارهایی انجام بده که او راضی نیست.به نگاهتان راضی نیست به گفتارتان راضی نیست،به کسب و کارتان راضی نیست.اخه شما یاد خدا نیستید اصلا یاد هوای نفسید.به هوای نفس عمل می کنید أَفرأیت من اتخذ اله هواه هوای نفس مُطاعشه.منم یاد شما نیستم.زندگی تان پر مشکل میشه.هر چه میدوید به جایی نمی رسید.هی داد و فریاد می کنید ای خدا من انقدر نماز خواندم چه شد؟دعا کردم چه شد؟نه این نیستید شما به یاد من نیستید.به یاد من باشید من به یاد شما بودم زندگی تان آباده.همه چیزتان آباده من با شما هستم هو معکم أین ما کنتم در حج هم فرمود خب حالا از حج هم رفتید درسته گفتید میرم حج گناه نکنید مُحرم شدید اما نه اینکه ولش کنید که.یه تمرین بود برای شما.درس بود تا آخر عمرتان این مناسکتان باید یادتان باشه لا رفث و لا فسوق و لا جدال تمرین داشتید اونجا که حرف بیخود نزنید دروغ نگید غیبت نکنید آخه مُحرم شدید شماها.برگشتید همه چیز تمام شد؟تا آخر عمر انسان مسلمان مُحرمه.همش در حال احرامه.آخه لبیک گفتیم به او آخه.آدم از خودش خجالت میکشه من به او لبیک گفتم او دعوتم کرده من گفتم لبیک آمدم خدمتکار تو هستم لبیک لبیک تکرار می کنیم دیگه لبیک لبیک آمدم خدمت شما هستم قربان شما هستم کو؟دروغ میگی.سه روز میگفتید لبیک لبیک تمام شد هیچی.الفاظ تمام شد دیگه هیچی.میشید پشت خدا.اونوقت احرام پوشیدیمو رو به خدا بودیمو یه قدری حالی داشتیم و حالا هیچی دیگه.سه روز بود ده روز بود تمام شد دیگه.یه قدری سوغاتی آوردیم چمدان ها آوردیم تمام شد دیگه.این نیست که تزوَّدوا فاِنَّ خیر الزّاد التقوی بعد هم فرمودند اول چیزی که بدانید اون مرد است.گفتند ان الدین و اصل الدین هو رجل خیلی عجیبه.اینو بدونید که اصل دین اون ریشه اش مرد هست.یعنی امام.مرد میشه امام.در هر زمانی امام اصل دینه انی أُخبرک امام صادق ؟ع؟:من به تو خبر بدم حقیقت مطلب بگم ان الدین و اصل الدین هو رجل اصل دین،همه ی احکام دین خدا که مقرر کرده خدا از توحید که گرفته تا معاد مرد را معرفی کرده شما باید او را بشناسید.شناختن من به شناختن اوست.اگر او را شناختید شما من را شناختید.مطیع او بودید مطیع من هستید ان الدین و اصل الدین هو رجل،ذلک الرجل هو الیقین اون مرد یقینه او ایمان است.او نماز است او روزه است.روح مطالب اوست.علی ؟ع؟ او روح مطلبه.او روح دینه.یقین یعنی او ایمان یعنی علی.یقین یعنی علی نماز یعنی علی.خودش میگفت أنا صراط المومنین من نماز اهل ایمانم.اول نمازشون منم.اون نماز ظاهری که خم و راست میشوند این ظاهر مطالبه ولی جان او نماز منم.تا با من آشنا نباشند با نماز آشنا نیستند ذلک الرجل هوالیقین هو الایمان هو امام امته. من عرفه عرف الله و دینه هرکه او را شناخت خدا را شناخته دین خدا را شناخته.هر که منکر شد خدا را منکر شده دین خدا را منکر شده لا یعرف الله و دینه بحدوده بغیر ذلک الامام هیچ ممکن نیست خدا شناخته بشود یا حدود خدا دین خدا بی امام هیچ ممکن نیست.اون بدبخت هایی که از علی منحرفند خب هیچی ندارند معلومه.نه خدا را شناختند نه پیغمبر خدا را موهومی فکر کردند خدا را.خدا را موهومه پیغمبر موهومه پیغمبر اونی نیست که اونا میگن.یه موهوم یه آدم موهومی پیدا کردند میگن اون خدا و اون پیغمبر و اون چی.حقیقت مطلب اینه.امام نماز خدا یقین به خدا ایمان به خدا اینه فذلک معنا اینه که معرفت الرجال دین الله اینه که گفتند که دین خدا شناخت مردان است همون 12 امام.اصلا شناخت خدا اینه.اگر کسی نشناسد اصلا دین ندارد خدا را نشناخته.یه ظواهری هست ظواهر خیلی گرم و داغ و دیدید که در مکه که چه نماز جماعت با شکوهی خوانده میشه چشمگیر اما پوست هست مغز ندارد.گفتند اون دین نیست باید از خودشون بگیریم مطلب را دیگه بعد فرمود که که در قرآن داره هذا صراط علی مستقیم این راهی که مستقیم به سمت منه فرمودند که هذا والله علیٌ بخدا قسم اون صراط مستقیم که خدا فرموده علی صراطُ مستقیم بخدا علی ست اون صراط مستقیم هو والله الصراط و المیزان بخدا قسم علی صراط است در روز قیامت باید ازش عبور بکنند.میزان علی ست معیار علی ست همه را با او می سنجند.اگر عملی با او مناسب درامد پیش خدا مقبوله.میزان اوست صراط اوست میزان اوست و خودش هم می فرمود که أنا صراط المومنین و صیامهم روزه و نماز مردم با ایمان من هستم.بعد هم فرمودند مراقب باشید در عین حال که گفتند امام را بشناسید یادتان نرود طاعت او لازمه.خیال نکنید پیغمبری آمده باشه و مردم را دعوت به شناختن کرده باشه و عمل نداده باشه دستور نداده باشه.اگر به دستور عمل کردید امام شناس شدید اخه این همه ما میگیم که الحمد لله جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المومنین و ائمه ؟ع؟ آخه این یعنی چه؟متمسک یعنی چه؟خدا را شکر می کنیم که ما را در زمره ی متمسکین به ولایت علی قرار داده.اصلا متمسک یعنی چه؟یعنی چه تمسک به علی داریم؟یعنی فقط دوستش دارم؟تنها این نیست که آخه.تنها دوستش دارم نشد که.فرمودند معرفت اول میخواد بشناسد او کیست؟و خدا چه منصبی به او داده؟بعد هم محبت پیدا کنید به او بعد هم اطاعتش کنید.دنبال همین سه چیز: معرفت،محبت،اطاعت.اگه این سه تا شد درسته.یکی ناقصه خب این درست نیست.معرفت محبت و اطاعت.حالا ما هی بگیم محبت محبت.تازه محبت هم نداریم.غالبا اینجوره دیگه.معرفت نداریم.خب یعنی چه؟علی امام است خب یعنی چه؟علی خلیفه است یعنی چه؟اطاعت هم که از محبته.یه سری ها محبت می خوان.اگه این ناقصه درست در نمیاد.محبتی که دنبالش اطاعت نباشه این که محبت نیست که.امام صادق ؟ع؟ این شعر را می خواند غالبا

تعصی الاله و انت تظهر حُبَّه هذا محالٌ فی القیاس بدیعُ

میگی من خدا را دوست دارم در حالی که معصیتش می کنی.به خدا قسم نوظهوره این مطلب نو ظهوره تعصی الاله و انت تظهر حُبَّه عصیان می کنی،گناه می کنی در عین حال اظهار محبت می کنی به جان خودت قسم این نو ظهوره لو کان حبک صادقا لأطعته اگر واقعا تو راست می گویی محبت اطاعت می کردی اخه اِن المُحبَّ لمن یحبُّ مطیع هرکسی که دوستدار کسیه اطاعتش میکنه دیگه.آخه معنا نداره من دوستش دارم دنبالش بدو و بیراه هم میگه کارشم میکنه آخه این نشد محبت که!بعد دنبالش اطاعته.شخص او را میخواد دشمنشم می شناخته.دشمنشم او را می شناخت چه جوریه.ما خیال کردیم فقط ما می شناسیم دشمنشم می شناختش.منتهی چون هوای نفس داشتش تبعیت نمی کردند ازش دیگه.ولی خودشو می شناخته.حتی یک نمونه عرض می کنم که در نهج البلاغه هم ظاهرا هست ضرار بن ضمره مردی بود از دوستداران علی ؟ع؟.بعد شهادت ایشون آمد یه شما پیش معاویه.معاویه دشمن سر سخت امیرالمومنینه دیگه شکی درش نیست.اومد وارد شد و معاویه شناخت که این ضرار است و از دوستداران علی ؟ع؟.غالبا با دوستداران امام خب یه سر به سر می گذاشت ضرار گفت که صِف لی علیّاً برای ما یک گوشه ای از کارهای علی بگو.از حالات علی بگو.گفت که معافم بدار.عفوم کن.خب می داند که دشمن است و حالا نمی تواند خیلی تعریف کند و گفت نه معاف نمی کنم بگو یک گوشه ای از حالات او بگو.چون او اصرار کرد گفت که به خدا قسم معاویه کان و لا تنفجر العلم من جوانبه به خدا قسم معاویه علی کسی بود که وقتی می نشست از تمام ابعاد وجودی اش علم می جوشید حکمت می جوشید یعجبه من اللباس من خشن لباسهای زبر و خشن می پوشید،غذاهای زبر و سخت می خورد و نرم نمی خورد نرم نمی پوشید فاشهد بالله خدا را شاهد می گیرم من در یک شبی دیدم او را در محراب عبادتش دیدم قد أرخی اللیل سدوله شب پرده ی خود را آویخته همه جا هم تاریک شده و غارت نجومه دیگه همه جا تاریک هست و هو قائم فی محرابه دیدم او را در محرابش ایستاده قابض علی لحیته دست به محاسنش گرفته اشک می ریزد یتململ تململ السقیم مانند مار گزیده ای به خود می پیچد و هی به دنیا خطاب می کند یا دنیا یا دنیا أبی تعرَّضتِ دنیا به سراغ من آمدی حاکم شده بود دیگه زمام دار شده بود دیگه.دنیا به سراغ من آمدی اشتیاق پیدا کردی که مرا به رنگ خود درآوردی هیهات هیهات غُرّی غیری خیلی اشتباه کردی برو غیر علی را گول بزن.علی گول تو را نمی خورد.رئیس شدم خلیفه شدم فرماندار شدم فرمان می دهم حاکم شدم این حرفها در بساط من نیست غُرّی غیری برو سراغ دیگری.بعد هم قد طَلَّقتُکِ ثلاثاً من تو را مانند یک زن سه طلاقه،سه طلاقت دادم دیگه حق رجوع نیست.کسی زنی طلاق بده طلاق سوم دیگه حق رجوع به او ندارد من تو را سه طلاقه کردم آه آه من قِلَّةِ الزّاد دیدم او را در محراب عبادت ایستاده دست به محاسنش گرفته اشک می ریخت آه آه من قِلَّةِ الزّاد وای که دستم خالیه.او می گفت دستم خالیه ولی ما چه می کنیم واقعا شرمنده میشه بگیم ما دنبال علی هستیم آه آه من قِلَّةِ الزّاد و بُعد السَّفر و وحشة الطَّریق راه دراز است و وحشت آور است راه و من دستم خالیست.معاویه انقد گوش داد و انقدرم زیاد گفت.یه چند جمله ای عرض کردند و اینجا که رسید معاویه گریه اش گرفت. آه آه من قِلَّةِ الزّاد و بُعد السَّفر و وحشة الطَّریق معاویه گریه اش گرفت سخت منقلب شد اشکش جاری شد و با آستین لباسش اشکش را پاک کرد بعد هم گفت راست گفتی کان و الله ابوالحسن علی کذلک بخدا قسم همینجور هست که گفتی.عرض کرد من خودم می شناختم.دشمن بودم ولی می شناختم او را می شناختم ولی تبعیت نداشتم.ما که مدعی هستیم هم معرفت داریم هم می شناسیم هم محبت داریم هم تبعیت داریم.او را می شناختند منتهی چون هوای نفس غالب بود ریاست طلب بودند جاه طلب بودند نمی خواستند تسلیم بشوند دیگه تابع نبودند.پس شناختن هست تنها به شناختن اکتفا نکنید.او را می شناختند به تمام اوصافش دیگه.با همه ی اوصافش می شناختند.اما اونی که هست تسلیم نشدند.شیطان همه چیز داشت.چی نداشت که انقدر ملعون شد.شیطان همه چیز داشت.خدا را خالق می دانست دیگه.کافر نبود که منکر خدا نبود که خلقتنی من نار تو خالق منی.مرا از آتش آفریدی آدم را از خاک.خدا را می شناخت انبیاء را می شناخت گفت الا عبادک منهم المخلصین عباد مخلصین را من نمی توانم گولشان بزنم.اونا رو می شناخت معاد را هم قبول داشت أنظرنی الی یوم یُبعثون میگفت به من مهلت بده تا روز قیامت.پس این هم خالق را می شناخت هم پیغمبرها را می شناخت و هم معاد را می شناخت امام ها را می شناخت.عباد مخلصین هستند دیگه.همه را می شناخت پس چی کم داشت؟تسلیم.تسلیم نبود.عملا تسلیم نبود.نمیخواست تسلیم بشه گفت سجده کن دیگه من خالق تو هستم اونها انبیاء تو هستند اون هم معاد گفت سجده کن گفت نه نمی کنم.آدم خودش پیغمبر منه براش سجده کن.گفت نمی کنم. أاسجد لمن خلقت طینا هرگز من سجده نمی کنم کسی که تو از گِل آفریدی.خب تسلیم نبود.نقص شیطان در نبودن تسلیم بود عملا تسلیم نبود و الا شناختش درست بود دیگه.ما هم می شناسیم خدا را می شناسیم پیغمبر را می شناسیم امام را می شناسیم معاد را می شناسیم چه کم داریم؟تسلیم.هوای نفس بر ما حاکمه.خب میگیم خدا را حمد می کنیم که متمسک به ولایت هستیم یعنی چه اخه؟یعنی او را حاکم می دانم.ولایت یعنی حکومت حاکمیت نه حکومت یعنی زمام داری.یه شعبش زمام داریه.خب میگیم حکومت فوری زمام داری پیش میاد.نه خب یکی شعورش اینه.اما حاکمیت در فکر آدم حاکم باشد در اخلاق حاکم باشه در اعمال حاکم باشه این عمده است.اگر این شد در اجتماع محاکم میشه علی ؟ع؟.اگر در فرد فرد ما حاکم شد بعدش در اجتماع حاکم میشه.چرا حاکم نشد در اجتماع بعد پیغمبر اکرم؟25 سال خانه نشین شد.چرا حاکم نشد؟برای اینکه نمی خواستند در فکر حاکم قرار بدن دیگه.نمی خواستند حاکم در افکارشون اخلاقشون اعمالشون قرار بدن دیگه.خب این بود دیگه.ولی ما هممون همینجوریم.اگر ما میگیم الحمد لله جعلنا من المتمسکین بولایة امیرالمومنین اخه چجور متمسکیم؟اخه ما اگر حاکم قرار بدیم معنی ولایت اینه حاکم بودن او بر تمام ابعاد وجودی ما نه فقط توو اجتماع.توو اجتماع شرط داره.مردم بیان.توو اجتماع اینه دیگه.اگه مردم نیامدن حاکم نیست.خب مردم نیامدن در 25 سال خب حاکم نبود دیگه.حاکم دیگری بود شکی درش نیست.تمام ائمه همینجور بودن.حاکم نبودن.چرا چون مردم نیامدن.چون مردم نیامدن و الا اون حاکم اصلی که همیشه بود.حاکم در افکار بودن در اخلاق بودن در اعمال بودن اگر بود در فرد فرد مردم اونوقت حاکم اجتماع هم میشد.خب ما هم نداریم اینها را دیگه.ما وقتی حساب خود میرسیم میبینیم محاکمه نداریم دیگه.یعنی علی را حاکم بر افکار نمی دانیم حاکم بر اخلاق نمی دانیم.حاکم بر اعمال نمی دانیم.فقط دور هم جمع میشیم یه قدری چراغانی می کنیم و ایام غدیر و یه قدری شیرینی دور هم پخش می کنیم به همدیگه عیدی میدیم هیچی الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین تمام شد کارمون.خب این نشد که.اون که مغز مطلبه کار مطلبه ان اصل الدین رجل بدانید اصل دین شما علی ست.اونم نه فقط اسم علی نه فقط قبر علی ذنه فقط حب علی فقط اطاعت علی.هیچ پیغمبری نیامده که مردم را دعوت به معرفت کند بی اطاعت.هیچ معقول نیست.هر پیغمبری آمده اول دعوت کرده معرفت؛خدا را بشناسید ولی خدا را که از جانب او آمده بشناسید دین آورده اطاعتش کنید.این وظیفه ی شماست.هر چه شد متمسکید.اون وقت جا داره بگید الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیرالمومینن.اگر شد اونموقع ناقصیم در این دین دیگه.خب روز قیامت ما رو مورد حساب قرار میدن.او میگفت دستم خالیه گریه می کرد توو نخلستان . آه آه من قِلَّةِ الزّاد و بُعد السَّفر و وحشة الطَّریق وای بر من دستم خالیه.راه طولانی ست و طریق وحشتناک دستم خالی.حالا ما دنبال او هستیم آخه.او گفت که: شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می مانی بگو آخه تو چه مقدار به پیغمبر می توانی ما را تربیت کنی؟خب اینم این مطلب.خب این ایام شب عید بزرگ ما روز ایام عید بزرگ ماست.ما خیلی افتخار می کنیم این مطلب واقعا خدا را شاکریم ولی خب این ناقصه.این پله ی اول مطلب را گرفتیم.پله ی اوله در پله ی اول گیر کردیم.ولایت نردبان است برای تقرب به خدا.ما در همین پله ی اولش میگیم محبت محبت همینو میگیم دیگه بیشتر نداریم که اخه دیگه.گفتیم که دشمنشان او را می شناختند خوب می دانستند دیگه.ما نردبان داریم اما بالا نمیریم.تنها نردبان داشتن که صد تا نردبان داشته باشیم حرکت نکنیم چه فایده؟در اون پله ی اول گیر کردیم ما دیگه.ما را خواسته اند اگر ایام غدیر شد واقعا اهمیت بدیم چراغانی کنیم چشن بگیریم به هم محبت کنیم به هم عیدی بدیم و واقعا محبت داشته باشیم ما دنبالش طاعت.تا نباشد نمیشه.یعنی خودشان راضی نیستند مردم را فقط دعوت به محبت کنیم بگیم کافیه شما برو قبرشو ببوس بیا دیگه همه چی تمامه دیگه.اینجور نیست ما را مسئول می دانند روز قیامت آخه.اینه که ما از خدا می خواهیم در این ایام معتبری که عید بزرگ ماست خداوند به حرمت امیرالمومنین به حرمت این شبهای عظیم و بزرگوار که به غدیر منتهی می شود ما را در زمره ی واقعی امیر المونین قرار بده.توفیق طاعت و بندگی به ما عنایت کن.توفیق توبه ی نسوه به ما عنایت کن.خدایا فرزندای ما را جوانهای ما را از آفات زمان حفظ کن.پروردگارا قلبهای ما را به نور ولایت منور بفرما.حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما.رحم الله من قرء فاتحة مع الصلوات.